

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۹/۰۳

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۹/۲۱

(ص ۲۷-۶۱)

کاوَدَم

از زبان گورانی تا زبان چینی

آرش اکبری مفاخر*

چکیده

زبان گورانی از گروه زبان‌های شمال‌غربی ایرانی نو است که در ایران پس از اسلام به عنوان زبان معیار ادبی ایران باختری مورد استفاده بوده و از سده سوم هجری تاکنون آثار ادبی بسیاری به این زبان باقی مانده است. این زبان در روزگار هخامنشیان در حال شکل‌گیری و گستره آن بسیار فراگیرتر از امروز بوده است. یکی از واژگان این زبان، **کاوَدَم** /*gâw-dam*/ در کنار **کاوَدُم** /*gâw-dum*/ (نام دو ساز جنگی) است که در دو شاخه به ایران خاوری (کاوَدَم در شاهنامه) و کشور چین (جادم در سلسله التوارینج) راه یافته است. این مقاله پس از توصیف و معرفی زبان و ادبیات گورانی و پیوند این زبان و ادبیات با گاو و اساطیر مرتبط با آن، کاربردهای واژه کاوَدَم و واژه‌های همپوشان آن را در زبان‌های گورانی، فارسی و چینی بررسی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: گوران، گورانی، کاوَدُم، کاوَدَم، جادم، گاوسر.

۱. مقدمه

۱-۱. **گوران** اصطلاحی تاریخی برای بخشی از ساکنان غرب ایران است که **گورانی** منسوب به آن است (Strabo, 1961: XI/14/14؛ *مجمّل التواریخ و القصص*، ۱۳۱۸: ۳۹۹؛ ۲۰۰۲: ۳۰۹؛ ابن فضل‌الله عمری، ۱۴۲۴: ۳/ ۲۶۰؛ بدلیسی، ۱۳۷۷: ۱۳، ۵۴، ۸۳ و...؛ Oberling, 1955: 400-401/12). گوران‌ها زبان خود را گورانی می‌نامند:

متن ای کتاب، دقایق اخبار تمامی حدیث، رسول مختار
ار بدوم توفیق، حی سبحانی ترجمه‌ش کردن، من به گورانی

*matn-e i ketâb, Daqâyeq-axbâr / tamâm-i hadis, Rasût-e mo:xtâr
ar ba-dad-o-m ta:wfiq, Hay-ye So:bhân-i / tarjema-š kerdæn, men ba
Gurâni*

متن این کتاب دقایق الاخبار را - تمامی داستان رسول مختار - ،

اگر حی سبجان به من توفیق دهد، به زبان گورانی ترجمه می‌کنم.

(دقایق الاخبار، ک ۵ الف / ب ۵-۶)

گذشته از آن ترانه‌ها و اشعار رایج در غرب ایران را نیز **گورانی**^۳ و خوانندگان آنها را به آواز **گورانی بیژ**^۴ و **گورانی چر**^۵ می‌خوانند (نک: شرفکندی، ۱۳۸۵: ۷۰۴؛ مکر، ۱۳۲۹؛ اکبری مفاخر، ۱۳۹۷: ۱۲۸).

۱-۲. زبان گورانی

۱-۲-۱. زبان گورانی از زبان‌های گروه شمال‌غربی ایران نو است (بلو، ۱۳۸۳: ۱۳۸۳/ ۲: ۵۵۵)

^۱ استرابو (د. ۲۴ م) **گورانی**‌ها را قومی همسایه با مادها به شمار آورده‌است: «همچنین می‌گویند: جمعی معلوم از مردم **تراکیه** به سرگیری شهرت داشتند، در آن سوی ارمنیه نزدیک **گورانی**‌ها (*Gurani*) و مادها سکنی گزیدند.» (استرابو، ۱۳۸۲: ۶۰، ۴۸۰).

^۲ طائفة به جبال همدان و شهرزور يقال لهم الگورانية منهم جند و دعية.

^۳ *gu:(o):râni*

^۴ خواننده، ترانه‌خوان: *gu:(o):râni-be:ž*

^۵ خواننده، ترانه‌خوان: *gu:(o):râni-čer*

که تحت تأثیر کردی، فارسی و عربی قرار گرفته و با لری و لکی نیز آمیخته است، اما واج‌شناسی آن متمایز از کردی و فارسی و به واج‌شناسی زبان پارسی باستان نزدیک است (Mackenzie, 2005: 401-40). گورانی زبانی مستقل است و با زبان کردی نسبتی ندارد (بلو، ۱۳۸۳: ۱/۲: ۵۵۵) و به نادرست کردی خوانده می‌شود (رضایی باغبیدی، ۲۰۰۹: ۱۸۱).

مینورسکی در مقاله‌ای عالمانه زبان و ادبیات گورانی را معرفی کرده (Minorsky, 1943) و مُجَد مکرری به‌درستی بخش‌هایی از ادبیات آیینی اهل حق از جمله *دورهٔ مَحلول*؛ *دورهٔ دیوانه گوره*؛ *دورهٔ وزاور*؛ *دورهٔ دامیاری*؛ *پنجاه و دو کلام شیخ امیر*؛ *راز مگو*؛ *کلام بیا و بست* و و همچنین بیژن و منیجه (روایت مناطق غربی ایران) را به زبان گورانی توصیف، معرفی و چاپ کرده است (نک: کتابنامه، Mokri). اما بسیاری از پژوهشگران، آثار و شاعران زبان گورانی را زیر نام‌های کردی (لطفی‌نیا، ۱۳۸۸؛ چمن‌آرا، ۱۳۹۰)، کردی گورانی (تهرامی، ۱۳۸۹)، اورامی (امینی، ۱۳۸۵)، لری (غضنفری امرائی، ۱۳۷۸)، لکی (ایزدپناه، ۱۳۸۴؛ گجری شاهو، ۱۳۸۰) و گورانی - لکی (همزه‌ای، ۱۳۹۳) معرفی کرده‌اند.

۱-۲-۲. این زبان با ادبیاتی دیرینه (نک: Minorsky, 1943: 89-103؛ صفی‌زاده، ۱۳۷۵: ۲۲-۲۰) در غرب ایران به‌ویژه در استان کرمانشاه رایج است و کرانه‌های مرزی کرمانشاه و کشور عراق را در برمی‌گیرد. بیشتر گویشوران گورانی در شمال کرمانشاه - ناحیه‌ای از دامان کوه شاهو تا مرز عراق - ساکن هستند و مهم‌ترین شهر این ناحیه گهواره است (نک: Mahmoudveysi, 2012). شماری از آنها نیز در شمال شرقی کرمانشاه؛ کندوله در نزدیکی دینور زندگی می‌کنند. اورامانی‌ها که از نظر زبانی به گورانی‌ها نزدیک و در ناحیهٔ جنوبی زاگرس در غرب سندج هستند، به دو دستهٔ **اورامان لُهون**، با محوریت شهرستان **نوسود** (نک: Mackenzie, 1966) و **اورامان نُخت**، با محوریت شهرستان **پاوه** (نک: دبیره‌مقدم، ۱۳۹۲: ۱/۲: بخش ۱۰) تقسیم می‌شوند. **باجلانی‌ها** نیز که به گویش‌های نزدیک به گورانی سخن می‌گویند در **قصر شیرین**، **سرپل ذهاب**، **شمال خاقلین** و **شرق موصل** در عراق ساکنند (بلو، ۱۳۸۳: ۱/۲: ۵۵۶-۵۵۵). از این‌رو زبان **گورانی** را می‌توان به چهار شاخهٔ گویشی **گهواره‌ای**، **کندوله‌ای**، **اورامی** و **باجلانی** تقسیم کرد (نیز، نک: رضایی، ۲۰۰۹: ۱۸۱؛ حسن‌دوست، ۱۳۸۹: ۱/نورده). ۱-۲-۳. زبان گورانی از سده‌های نخستین هجری به‌گونهٔ یک زبان ادبی در غرب کشور رایج بوده و پوست‌نوشته‌ای به زبان گورانی و خط **مَحلولی** منسوب به سدهٔ نخست هجری از

سلیمانیه عراق به دست آمده است (نک: اکبری مفاخر، ۱۳۸۹). مهم‌ترین بازتاب زبان گورانی در متون آیینی فرقه اهل حق دیده می‌شود که اشعاری منسوب به اوایل سده ۳ هجری از مَحلول ماهی (د. ح. ۱۹۰ق) و یاران وی در دست است (نک: نیک‌نژاد، بی‌تا، ۵۴-۵۷؛ Mokri, 1974). کلام‌های دیگر بزرگان اهل حق از سده ۴ و ۵ قمری تا به امروز برجای مانده است که به دوره نامبرداند، از جمله: اشعار مبارک‌شاه لرستانی معروف به شاه خوشین معاصر باباطاهر و اشعار بابانوس (سده ۵ ق) که به «دوره شاه خوشین» و «دوره بابانوس» نام‌ورند (نیک‌نژاد، بی‌تا: ۵۸-۷۶). دو مجموعه کلام به نام دوره برزنج و دوره پردیوری نیز از سده ۸ ق برجای مانده است (نک: شاه ابراهیمی، ۱۳۷۳). زبان دوییتی‌های باباطاهر نیز اگرچه به نام فهلوی - بازمانده زبان پارتی در مناطق غربی ایران - شناخته می‌شود، پیوند استواری با زبان گورانی دارد.

۲-۱. مجموعه کلام‌های بزرگان اهل حق به زبان گورانی در مجموعه‌ای به نام *سراجم* (نک: صفی‌زاده، ۱۳۷۵؛ طاهری، ۲۰۰۷) از دیرباز تا اکنون گردآوری شده‌اند. همچنین دو کتاب *مصحف رش* و کتاب *جلوه ۲* از آثار یزیدیان که بسیار کهن هستند و به خطی رمزی نگارش یافته‌اند، به زبان گورانی هستند (نک: مرادی / جلیلیان، ۱۳۹۴: ۲۱-۲۲). این آثار، گفتاری و سینه به سینه منتقل شده و در سده‌های نزدیک، به گونه نوشتاری درآمدند.

۲-۱. زبان گورانی زبان معیار ادبی و استاندارد مناطق غربی ایران بوده و مردمان کرد، لر و لک و گویشوران مناطق غربی ایران و کردنشین، آن را به عنوان زبان ادبی خود برگزیده‌اند. حمایت حکومت‌های محلی و بهره‌گیری پیروان اهل حق از زبان گورانی، آن را به عنوان زبان سیاسی، ادبی و آیینی غرب کشور درآورده و رویکرد آیینی باعث حفظ و گسترش آن شده است. گستره رویکرد زبان ادبی گورانی از مرزهای ایران گذشته و به عراق و ترکیه نیز رسیده است. شاعران بزرگ چون جگرخوین شاعر کرد عراقی، ملای جزیری و احمد خانی، شاعران

۱ نیز، نک: نیک‌نژاد، بی‌تا. وی مجموعه‌ای از این کلام‌ها را به شکل دستنویس با نام «گنجینه یاری» گردآوری کرده و همچنین افضل شاه‌ابراهیمی و حسینی مجموعه‌ای از این کلام‌ها را به ترتیب، به نام *دفتر رموز یارستان* و *دیوان گوره* به چاپ رسانده‌اند.

۲ *مصحف رش* و کتاب *جلوه دو متن آیینی ایزدیان / یزیدیه* به زبان گورانی است که متن اصلی و ترجمه کامل آنها به عربی و فارسی در این کتاب‌ها آمده است: التوحی، ۱۹۹۹: ۲۰۵-۲۲۱؛ العزاوی، ۱۹۳۵: ۱۸۳-۱۹۴؛ غضبان، ۱۳۴۱: ۵۸-۸۶؛ گیست، ۲۰۰۶: ۴۴۷-۴۵۴.

کرد ترکیه اشعار خود را به این زبان سروده‌اند. همچنین شاعر معروف؛ مولوی کرد^۱ نیز اشعار خود را به زبان گورانی سروده است (نک: مرادی/ جلیلیان، ۱۳۹۴: ۲۱-۲۲).

۱-۳. ادبیات گورانی

۱-۳-۱. ادبیات گورانی را می‌توان در شاخه‌ها و انواع آیینی، حماسی، غنایی، عرفانی و ... دسته‌بندی کرد. کهن‌ترین آثار ادبی گورانی در شاخه آیینی و فراگیرترین آن در شاخه حماسی است. ادب آیینی به آثار و تعلیمات بزرگان اهل حق مربوط است. این نوع ادبی از اوایل سده ۳ هجری آغاز شده، در سده ۷ و ۸ به اوج رسیده و تا امروز ادامه یافته است. آثار اهل حق معمولاً دوره یا دفتر نام دارد و هریک، شامل اشعار تنی چند از بزرگان این آیین است. بسیاری از این دوره‌ها در مجموعه‌های *سرنجام*، *دیوان گوره* و ... گردآوری شده و یا جداگانه در دستنویس‌ها موجود است.^۲

۱-۳-۲. ادب حماسی در بردارنده دوره کاملی از مجموعه تاریخ اساطیری - داستانی ایران باستان در سپهر زمانی کیومرث تا همن است. اگرچه مجموعه یکسان و هماهنگ از این نوع ادب حماسی و یا شاهنامه‌سرایی در دست نیست، اما با کنار هم گذاشتن آثار به جای مانده و بازسازی آنها می‌توان به این سپهر زمانی دست یافت. احتمالاً این آثار حماسی در تبارشناسی خود به شاهنامه‌ای منثور به زبان گورانی - یادشده در حماسه‌های منظوم گورانی (هفت‌لشکر ملی، ک ۱۶۷؛ *جواهرپوش* ملک، ص ۱۸۶؛ *جواهرپوش* تهران، ک ۷۰ الف؛ *هفت‌لشکر* الفت، ک ۲۷۵ ب؛ *هفت‌لشکر* سیدها، ک ۷۰؛ *داستان کودکی رستم*، ک ۴)، *شاهنامه پیروزان* و *شاهنامه رستم*

^۱ نک: مه‌لوه‌وی، ۱۳۷۸.

^۲ نک: دوره *بهلول*؛ دوره *دیوانه گوره*؛ *برزنجیه*؛ دوره *دامیاری*؛ *سرنجام*؛ *نامه سرنجام*؛ *دیوان گوره*؛ دفتر *رموز بایرستان*؛ *گنجینه باری*؛ *جنگ اشعار اهل حق* ← کتابنامه.

^۳ بشنوین به گوش، داستان شیرین معلوم بو ژ لای، عاقلان دین
نه تاریخ دا، دینم و چم نه روی شهنامه، فتحنامه رستم

bešnaw-in ba gu:š, dâstân-e šir-e-n / ma'lûm bu: ža lâ-y 'âqelân-e di:n
na Târîxa dâ, diyen-em wa çam / na-riy Şahnâma, fathnâma-y Rûstam

این داستان شیرین [= هفت‌لشکر] را به گوش بشنوید و در نزد عاقلان دین آشکار شود:

در (کتاب) تاریخ به چشم خود دیده‌ام و از روی شاهنامه، بخش فتحنامه رستم (خوانده‌ام).

شاهنامه یادشده در ابیات بالا به هیچ‌روی ارتباطی به *شاهنامه فردوسی* ندارد؛ زیرا داستان یادشده در *شاهنامه* نیامده است و در حماسه‌های فارسی و متون دریوند با *شاهنامه* نیز از آن یاد نشده است.

لارجانی (نک: شهردان، ۱۳۶۲: ۳۱۷-۳۴۴؛ خالقی، ۱۳۹۰ الف؛ ۱۳۹۰ ب) - در غرب کشور می‌رسند. این آثار حماسی باتوجه به تفاوت‌های عمده، وجود داستان‌های ویژه چون رزمنامه کنیزک^۱، رستم و ابلیس دیو^۲، رستم و زردهنگ^۳ و رستم و زنون^۴ و حفظ اصالت‌های اساطیری، مستقل از شاهنامه فردوسی و مربوط به شاخه غربی حماسه‌سرایی ایران هستند که سرچشمه‌های آن را باید در روزگار پارسی و به‌پیرو آن در روزگار هخامنشی جست.

رزمنامه کنیزک در واقع روایتی گورانی از حماسه یادگار زیران پارسی است که نسبت به روایت‌های فارسی و عربی آن، بنیادهای اصیل‌تری را در ساختار، زیرساخت‌های اساطیری و رویکردهای واژگانی در خود حفظ کرده است.^۵ البته در دوره کامل سپهر زمانی ایران باستان - کیومرث تا یزدگرد سوم - نیز سرودهای کوتاه حماسی وجود دارد که دارجنگه از سید نوشاد ابوالوفایی نمونه برجسته‌ای از آنهاست.^۶ روند ادب حماسی در شاخه حماسه‌های مذهبی و تاریخی ادامه می‌یابد. در شاخه مذهبی آثاری همانند شاه مغرب‌زمین، بدر و حنین، ملک مختار و ...^۷ و در شاخه تاریخی آثاری چون جنگنامه نادر (نادرنامه)^۸ و جنگنامه محمدعلی میرزا^۹ از محبوبیت خاصی برخوردارند.

کندوله، خاستگاه متون حماسی است. بیشتر متون حماسی گورانی را به منطقه کندوله و شاعر سرشناس آن، میرزا الماس‌خان کندوله‌ای - معاصر نادرشاه افشار (حک: ۱۱۴۸-۱۱۶۰ ق) - منسوب می‌کنند، اما بیشتر این انتساب‌ها به‌سبب شهرت اوست. تنها اثری که به‌طور قطع و یقین می‌توان به وی نسبت داد جنگنامه نادر / شاهنامه نادر است (نک: الماسخان کندوله‌ای ← کتابنامه؛ حسینی اشکوری، ۱۳۸۴: ۱ / شم ۲۳۱). در کل، تمام آثار حماسی غرب

۱ نک: رزمنامه کنیزک ← کتابنامه؛ اکبری مفاخر، ۱۳۹۷: ۲۱-۵۰.

۲ همو، ۱۳۹۵ ب: ۴۹۷-۴۹۹.

۳ همو، ۱۳۹۵ ج: ۴۹۹-۵۰۱.

۴ همو، ۱۳۹۵ د: ۵۰۱-۵۰۳.

۵ همو، ۱۳۹۷: ۵۱-۹۰، ۹۰-۱۳۰.

۶ نک: همو، ۱۳۹۵ الف: ۲۰۰-۲۰۲؛ ۱۳۹۷: ۴۳۶-۴۴۷.

۷ برای کتاب‌شناسی ← کتابنامه.

۸ نک: الماسخان کندوله‌ای ← کتابنامه.

۹ نک: بهرامی، ۱۳۸۹: ج ۳.

به نظر مینورسکی نزدیک می‌کند.

۲-۲. شغل مردمان این نواحی بر نام نژادی و زبانی آنان تأثیرگذار بوده است و آنان را به نام شعلشان می‌شناخته‌اند و شغل آنها معترف زبان و نژادشان شده است. ازسوی دیگر، این شغل در دیدگاه مردمان این منطقه شغلی ارجمند بوده و برای بیان مراتب عرفانی از این واژه بهره برده‌اند و برترین گاوداران خداوند است:

گاو‌داری هی‌هو هوهو گاوانی، میو ژ هی‌هو
ای نرکه‌داران، قدیم کوی شاهو پیشخانه سویل، داش نه برزه‌کو

gâwdâri Hay-Hu: / hu:-hu: Gâwâni, ma-y-o: ža Hay-Hu:

ey nerka-dârân, qadi:m kîy Šâhu: / pišxâna-y Sût, dâš na barza-ku:

گاو‌داری خداوند، هوهوی گاورانی^۱ از بارگاه الهی می‌آید،

ای کهن‌آوزداران (گاورانان) کوی شاهو، پیشخانه ستاره سهیل از کوه بلند نمایان شد.

(شیخ امیر، ۱۳۷۴: بند ۹۸)^۲

از سوی دیگر پیوندی ناب بین اسطوره آفرینش گاهانی گاو یکتاآفریده و تمثیل فریاد گاو مغانی در حماسه‌های گورانی دیده می‌شود:

چوین گای مغانی، قورنا به قین واتش: مهلوان، جوای جمد دین

čö:n gâ-y muyânî qu.ranâ ba qâr / wât-eš pahlawân, ju.yâ-y jahd-e dîn

چون گاو مغانی از روی قهر و کین فریاد کشید و گفت: ای مهلوان جوای جمدی دین!

(جواهرپوش، ص ۳۳۷؛ رستم و زردهنگ: مجلس، برگ ۱۴، کتابخانه رازی، ص ۵۶)

tâ sar na-spâr-i, kerda wa lâw-i / tâ Haq na-šnâs-i, diir na gest bâw-i

بدون گاوران گوی، گاو بدون گاورانی، بدون گاوران گوی

تا سر نِسپاری سرگردان هستی و تا حق را نشناسی از همه بزرگی‌ها دور هستی.

کلام بیا و بیست، نک: سوری، ۱۳۴۴: ۱۱۳-۱۱۵؛ حسینی، ۱۳۸۲: ۹۰۷؛ Mokri, 1977b: 253-256

^۱ در معنای حاصل مصدر: گاورانی کردن به کار رفته است.

^۲ نک: شاه‌پراهی، ۱۳۷۴: ۱۱۴

^۳ نیز، نک: بهرامی، ۱۳۸۳: ۲۵۴/۱

^۴ قورانی ملعون، وک گای موعانی وات: روتان سیاه، آنی بیم فانی

این تمثیل به فریاد و نالهٔ روان گاو^۱ یکتاآفریده در گاتها (بخش ۲۹، بند ۱: Humbach- 56-57; Duchesne Guillmin, 1952: 26-27; Ichaporia, 1994: 26-27) اشاره دارد. پس از کشته‌شدن گاو یکتاآفریده، تاریکی جهان را در بر می‌گیرد. پس از این بی‌نظمی و چیرگی اهریمن و دیوان بر گیتی، کیومرث به دست اهریمن کشته می‌شود. روان گاو یکتاآفریده از تن گاو بیرون می‌آید؛ پیش گاو می‌ایستد و با فریاد و ناله‌ای بلند، چونان یک هزار مرد / چون هزارها سپاهی، از چیرگی اهریمن و دیوان و از بین رفتن نظم اهورایی فریاد می‌کشد. (نیز، نک: بندهش، چ بشار، ۱۳۷۵: ۵۳؛ 2-4a.1؛ ed. Pakzad, 2005؛ ed. Ankesaria, 1964: 2.13؛ گزیده‌های زادسپرم؛ ed. Ankesaria, 1964: 2.13؛ چ راشد محصل، ۱۳۸۵: ۳۸).

۲-۳. از نگاه اساطیری، پیوند خاندان پادشاهی فریدون به پایتختی آمل و تمیشه در طبرستان بنابر روایت شاهنامه (۱/ ۹۱ / ۴۵-۴۰) و پیوند گسترده این خاندان با گاو که در نام‌ها^۲ (Madan, 1911: II/ 613/ 15-22=7/ 2/ 70)؛ راشد محصل، ۱۳۸۹: ۳۸، ۲۱۸، ۳۷۵) و داستان‌های آنان از جمله داستان نبرد فریدون و گاو برمایون با مازندرانی‌ها در دینکرد نهم دیده می‌شود (Madan, 1911: II/ 814-815=9/ 20)؛ تفضلی، ۱۳۴۴: ۸۴؛ مزدپور، ۱۳۷۶: ۶۴۴-۶۴۵). بیانگر پیوند خاندان‌های شمالی و غربی ایران با گاو و پرورش گاو است تا آنجا که فریدون با شیر گاو بزرگ شده و بر گاو سوار می‌شده است. بنابر داستانی به زبان گورانی که در مناطق غربی ایران رایج است، فریدون سوار بر گاو از دجله می‌گذرد و به نبرد ضحاک می‌رود و سوار بر پشت گاو ضحاک را به دماوند می‌برد و به بند می‌کشد (نک: اکبری مفاخر، ۱۳۹۷: ۲۴۶-۲۳۳). لقب **گاو سوار** فریدون (مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۰۷) به خوبی گویای این نگرش است.

qu:râne: mal'ün, wak gâu mu:yâni / wât rü-tân seyâ, âni bi-m fâni

ملعون چون گاو مغانی فریاد کشید و گفت: رویتان سیاه! اکنون فانی شدم.

^۱ *gāuš urvan* (روان گاو).

^۲ به شما [یعنی اهوره مزدا و امشاسپندان] روان گاو گله کرد:

برای چه مرا آفریدید؟

که مرا آفرید؟

به من خشم و خشونت آزار رسانده‌است، و بدرفتاری و آزار.

نی مرا شبانی [است] جز از شما،

پس مرا شاد کنید با شبانی خوب (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۱۰-۱۳؛ نک: پورداود، ۱۳۷۸: ۴۴۲-۴۴۳).

³ Bartholomae, 1963: 323; Justi, 1963: 49-50; Mayrhofer, 1979: I/ 30.

روایت این داستان در مناطق غربی ایران چنان پررنگ بوده است که نگارگران شاهنامه‌های ایلخانی (دموت) در تبریز و ابراهیم سلطان در شیراز بدون توجه به داستان گذر فریدون از دجله با اسب در شاهنامه، گذر فریدون از دجله را با گاو جایگزین کرده‌اند (نک: اکبری مفاخر، ۱۳۹۷: ۲۲۷-۲۲۹).

۲-۴. پیوند تاریخی و زبانی گورانی با گلوباره را می‌توان در دوران ساسانی و هخامنشی پی‌گرفت. احتمالاً این زبان با **گلوباره** یا **گاویره** (لقب گیل پسر گیلان‌شاه پسر فیروز از نوادگان جاماسب ساسانی، فرمان‌روای گیلان، رویان و طبرستان)^۱ در روزگار ساسانی و با خاندان **گوبروه**^۲ پارسی در روزگار هخامنشی و **گوماته**^۳ آمادی که بخش نخست نام آنان *gau* **گاو** است، در پیوند باشد.^۴ از سوی دیگر ساختار گورانی، یادآور نام‌گذاری زبان زردشتیان یعنی **گورونی** (*gavruni*)^۵ است که این دو واژه را در ریشه *ga:wr* و *gavr* به معنای «زردشتی» مشترک می‌سازد. همچنین **گور** در گورانی به معنای «بزرگ» و در زردشتی به معنای «مرد زردشتی» کاربرد دارد، اما در عین حال کاربرد منفی و توهین‌آمیز «کافر» را نیز در خود دارند. این شباهت ریشه‌شناختی و معنایی این دو را در نام‌گذاری به یکدیگر نزدیک می‌کند.

۲-۵. در دوره باستان هیچ شاهد و مدرکی از زبان گورانی در دست نیست، اما احتمالاً در روزگار هخامنشی این زبان نیز مانند زبان‌های کردی و زازا در حال شکل‌گیری بوده است. در گذشته، دامنه زبان گورانی بسیار گسترده‌تر از امروز بوده است. اگر بتوان به برخی اطلاعات درباره نام‌های جغرافیایی اعتماد کرد، **گوران**‌ها از سواحل دریای کاسپین به غرب کشور

^۱ ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۵۷-۵۸؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۸.

^۲ *Gaubaruwa*

ساخت آکدی این نام *gu-ba-ru* امروزه در زبان لری در واژه‌هایی چون گارون */gâ-run/* «گاوران»، گاب */gâ-* *bar/* «گاویر» و گاروا */gâ-řuwâ/* «گاوربا» قابل تداعی است (برای واژه‌های لری، نک: خواجه، ۱۳۹۴: ۲۸۹-۲۹۰؛ عسکری عالم، ۱۳۸۸: ۶۲۹-۶۳۰).

^۳ *Gaumāta*

^۴ کنت (1953: 182)، ترجمه فارسی، (۵۸۸-۵۸۹) این دو نام را به ترتیب به «دارنده گله گاو»، «گله گاو + *māta* با معنی نامعلوم» و لوکوک (1997: 294)، ترجمه فارسی، (۳۴۲) آنها را به «بلعنده گاوها (?)»، «متايز از روی گلوهايش (?)» معنی کرده‌اند.

^۵ مزدایور، ۱۳۸۵: ۱/۵-۶.

رانده شده‌اند^۱، اما داده‌های زبان‌شناسی این فرضیه را تأیید نمی‌کند و به نظر می‌رسد آنان بومیان سرزمین خود بوده‌اند (لوکوک، ۱۳۸۲: ۳۶، ۱۶۰).

باتوجه به پیشینهٔ کهن قومی **گوران‌ها** در همسایگی **مادها** (Strabo, 1961: XI/ 14/ 14) و نام‌های خانوادگی و خاندانی دریوند با واژهٔ گاو - که احتمالاً ریشه‌گرفته از شغل آنان و یا رویکرد آیینی آنان به گاو در غرب ایران است - احتمال مهاجرت این خاندان گاوران از سوی غرب به شمال غربی و کرانه‌های دریای کاسپین قوت بیشتری می‌گیرد. سلسله‌های محلی غرب و شمال غرب ایران از سال‌های پایانی ساسانیان، ادامه‌دهندگان و انتقال‌دهندگان سنت‌های ایران باستان (از جمله پارتی و ساسانی) تا سدهٔ ۷ ق به پس از اسلام هستند؛ که زبان گورانی می‌تواند یکی از این میراث‌ها باشد، بی‌آنکه این ارتباط به وسیلهٔ اعراب قطع شده باشد. آل زرمهر، سوخراییان (قاروندیان)، آل دابویه (گاو باره) و باوندیان^۲ (کیوسیان، اسپهبدیه و داوخوازیان^۳) از این نمونه‌ها هستند.^۴ گذشته از آن گورانی زبان شاعران دربار خاندان اردلان (۱۲۸۶-۵۶۴ ق) و تا اوایل سدهٔ گذشته زبان خاندان بابان در سلیمانیه بوده است (آکویف، ۱۳۷۶: ۸۱؛ بلو، ۱۳۸۳: ۱/۲: ۵۵۶؛ مردوخ روحانی، ۱۳۶۴: ۳/۳۰۰-۲۳۱، ۴۵۹-۴۷۸؛ اردلان، ۱۳۸۷: ۱۹-۶۶).

گسترهٔ نام‌های جغرافیایی دریوند با گوران و گورانی از جمله **گوران**^۵ در جمهوری آذربایجان، **گورون**^۶ در ترکیه، **اکوران**^۷ در ارمنستان، **گوری**^۸ در گرجستان، **گوران** در افغانستان^۹ و نام **گیلان** در بخش غربی حاشیهٔ دریای کاسپین، **گیلان غرب** در استان کرمانشاه، **جیلان بینار** در ترکیه و خاندان‌های گیلانی در افغانستان و پاکستان^{۱۰} نشانی از گسترهٔ زبان گورانی است.

^۱ در این نگرش، مهاجرت گویشوران زازا از نواحی جنوب دریای کاسپین نیز مطرح شده است. از آنجا که این گویشوران خود را **دپله** می‌نامند، احتمالاً این نام‌گذاری با نام **دپلم** در شمال ایران دریوند باشد. نک: بلو، ۱۳۸۳: ۵۵۹-۵۵۸؛ حسن دوست، ۱۳۸۹: ۱/۱ پست.

^۲ نک: سجاد، ۱۳۹۳: ۷/۶۷-۱۱۶؛ مهرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۳ بید.

^۳ **داوخواز** / *dāw-xwāz* دقیقاً واژه‌ای گورانی و به معنای «جنگجو» است.

^۴ نک: رابینو، ۱۳۳۶: ۱۷۸-۱۸۲؛ مشکور، ۱۳۹۳: ۳۳۲-۳۳۴.

^۵ Goran

^۶ Gürün

^۷ Aghveran

^۸ Gori

^۹ آکویف، ۱۳۷۶: ۴۷-۴۸.

^{۱۰} برای نام‌های جغرافیایی، نک: www.maps.google.com

۳. گاودم و گاودم

۳-۱. گاودم و گاودم در متون فارسی

در متون ادب فارسی بنابر قافیه‌های به‌کار رفته با واژه گاودم می‌توان آن را به دو گونه گاودم (صورت مشهور) و گاودم (صورت نادر) خواند.

۳-۱-۱. گاودم:

خوانش گاودم در متون بھلوی (یادگار زیریان، بند ۲۶)^۱ به‌گونه *g'p̄dwmb / gāw-dumb* آمده‌است:

... *tumbag zanēnd ud nāy pazdēnd ud gāwdumb wāng kunēnd.*

... تمبک‌ها زده شدند و نای‌ها به صدا درآمدند و گاودم‌ها به بانگ درآمدند.^۲

و به‌صورت گاودم به زبان فارسی راه یافته و با م قافیه شده‌است:

برانگیخت پس رخس رویینه‌سم برآمد خروشیدن گاودم

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱ / ۳۴۷ / ۳۱)

برآمد خروشیدن گاودم دم نای سرغین و رویینه‌خم

(همان: ۲ / ۳۸۴ / ۸۳)

۳-۱-۲. گاودم:

کهن‌ترین کاربرد گاودم در زبان فارسی با توجه به قافیه به‌کار رفته برای آن در شاهنامه آمده که یکی از ابیات پیچیده در تصحیح متن شاهنامه است؛ زیرا در شاهنامه تنها همین یک مورد گاودم با م قافیه شده‌است:

^۱ Jamasp Asana, 1897-1913: 13.

^۲ Mackenzie, 1971: 36.

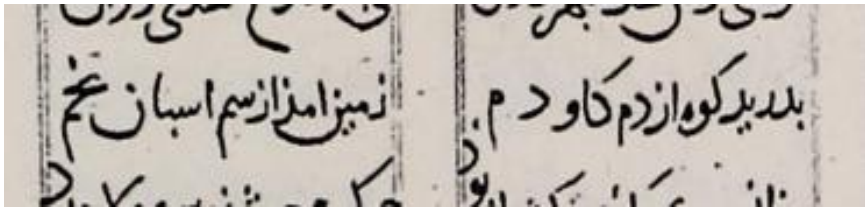
نیرک این واژه را به‌گونه *g'cdwmb' / gāz̄-dumb* حرف‌نویسی و آوانویسی کرده‌است.

Nyberg, 1964-1974: I/ 149, II/ 82.

^۳ نک: یادگار زیریان: آموزگار، ۱۳۹۲: ۲۰؛ ماهیار نوایی، ۱۳۷۴: ۲۶، ۸۷ یادداشت ۴۹؛ غیبی، ۱۳۹۶: ۱۴۱، ۱۸۳.

بدريد كوه از دم گاودم زمين آمد از سم اسپان (هم/بحم/بخم/بجم)
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲ / ۷۱ / ۵۴ و پی‌نویس ۷)
در شاهنامه چاپ‌های ماکان (۳ / ۲۷۹ / ۱)، فولرس (۳ / ۳۸۲ / ۱)، مول (۵۳ / ۵ / ۲) و مسکو (۵۳ / ۱۳۰ / ۲)، ویرایش دوم (۵۴ / ۱۱۱ / ۲) بخم / به خم آمده است. در چاپ‌های کزازی (۲ / ۹۱ / ۱۸۰۷) و جنیدی (۱ / ۳۸۷ / ۵۹۴۰) گاودم به ترتیب با به هم و به خم قافیه شده است. آنان حرکت توجیه را در دو واژه قافیه گاودم و هم ناهمسان دانسته‌اند که در اصطلاح سخن‌دانان از عیوب قافیه است و اقوا نامیده می‌شود و گهگاه در شاهنامه و دیگر سروده‌های کهن خراسان دیده می‌شود (کزازی ← فردوسی ۱۳۸۱: ۲ / ۴۹۳-۴۹۴؛ جنیدی ← فردوسی، ۱۳۸۷: ۱ / ۳۸۷). در چاپ‌های جیحونی (۱ / ۲۹۱ / ۵۴)، محفر (۴ / ۲۶۷ / ۵۴) به جم و در چاپ جوینی (۳ / ۳۵۸ / ۵۲) هم آمده است. ولف (Wolff, 1965: 682, 326 → 12b 53) و نوشین (۱۳۸۶: ۳۷۵) به ضرورت قافیه به ترتیب *xum / gāvdum* و گاودم / خم آورده‌اند.
خالقی مطلق با توجه به دستنویس لندن ۶۷۵ ق (ک ۴۱ الف: بخم)، به خم را در متن آورده‌است^۱:

بدريد كوه از دم گاودم زمين آمد از سم اسپان به خم
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲ / ۷۱ / ۵۴)



البته وی در پیرایش دوم خود با توجه به نویسه دستنویس سن ژوزف، سده ۷-۸ ق (ص ۱۱۱):
بجم به جم) به جای خم، جم را برگزیده و در مصرع نخست گاودم آورده‌است:

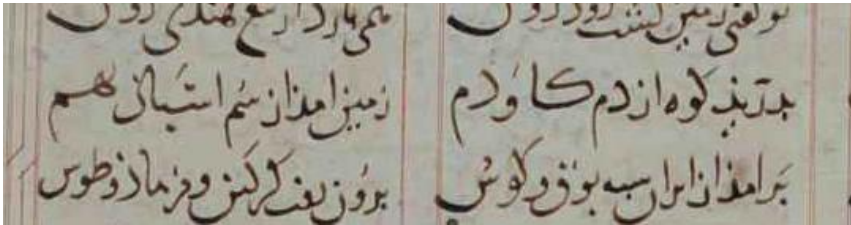


^۱ همچنین برای نویسه‌های دیگر دستنویس‌های شاهنامه، نک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۲ / ۷۱، پی‌نویس ۷.

بدرید کوه از دم گاوَدَم زمین آمد از سَم اسپان به جُم

(فردوسی، ۱۳۹۲: ۱/۲۳۷/۵۴)

کاتب کهن‌ترین دستنویس شاهنامه؛ فلورانس ۶۱۴ ق (ص ۱۳۷) نویسهٔ گاوَدَم را با فتحه آورده و با هم = به هم قافیه کرده است که بیانگر شناخت وی از واژهٔ گاوَدَم است:



جوینی (← فردوسی، ۱۳۸۸: ۳/۳۵۸-۳۵۹)، چرمکی عمرانی (۱۳۸۹: ۱۴۰-۱۴۴) و آیدنلو (۱۳۹۰: ۱۶۳، ۱۳۹۶: ۸۹) هم را هُم؛ واژه‌ای گویشی و اسم صوت به معنای «بانگ هولناک» دانسته و صورت درست آن را در متن شاهنامه هُم به شمار آورده‌اند. خالقی مطلق (۱۳۹۵: ۳۲) در رد نویسهٔ هُم بر آن است که هُم لفظی ناهموار و ناهنجار است که در هیچ دستنویسی به کار نرفته و این در حالی است که شاعر مضمون مصراع دوم را بارها و بارها در شاهنامه به کار برده است.

غیر از این بیت شاهنامه، گاوَدَم در ادب فارسی با واژگانی چون پیلَسَم و عَلم به عنوان قافیه به کار رفته است:

کجا شد سرافراز یل پیلَسَم یکی نشنود نالَهٔ گاوَدَم

(کوسج، ۱۳۸۷: ۲۲۶/۱۱۰۹ ب)

نشست از بر سینهٔ پیلَسَم برآمد خروشیدن گاوَدَم

(همان: ۲۳۵/۱۲۸۲ ب)

برافروختند از دو رویه علم جهمانی پر از نالَهٔ گاوَدَم

(مختاری، ۱۳۹۷: ۳۸۹/۴۱۱۶ ب؛ مختاری غزنوی، ۱۳۷۷: ۱۴۸)

^۱ با توجه به قافیه‌های به کار رفته برای پیلَسَم بعید است که شاعر پیلَسَم را پیلَسَم خوانده باشد: هُم (۴۸/۶۳۵، ۲۳۳/۱۲۳۰، ۲۳۴/۱۲۳۶)، غم (۶۷/۱۶۴، ۱۹۲/۴۸۰، ۲۳۲/۱۲۱۷)، بیش و کم (۱۶۰/۳۶، ۱۶۷/۱۰۲، ۱۹۷/۵۷۴، ۲۰۹/۷۹۷، ۲۳۹/۱۳۴۳)، نم (۱۱۵۲/۲۲۸) و خم (۲۳۰/۱۱۸۵). گفتنی است که گاوَدَم تنها همین دو بار در این چاپ از برزوانامه به کار رفته است.

۳-۲. گاوڊم و گاوڊم در متون گورانی

در متون حماسی گورانی نیز بنابر قافیه‌های به‌کار رفته با واژهٔ گاوڊم می‌توان آن را به دو گونهٔ گاوڊم و گاوڊم خواند:

۳-۲-۱. گاوڊم

منادی کرتا، رُوبینهٔم خاموش بو نه جنگ، صدای گاوڊم

munâdi kertâ, řu:bina-xum / xâmu:š bu: na řan, sedâ-y gâwadum

ندا دادند: آوای روبینه‌م و گاوڊم در جنگ خاموش شوند.

(رزمنامهٔ کنیزک^۱، ب ۴۷۷)

فرما تا داشان، نه روبینهٔم بلند بی نه اوج، صدای

farmâ tâ dâ-šân, na řübina-xum / buland bi na awj, sedâ-y gâwadum

سپس فرمود تا بر روبینه‌م کوفتند. صدای گاوڊم به اوج برخاست.

(همان، ب ۹۱۹)

طوس فرما داشان، نه روبینهٔم وپارا ژ اوج، صدای گاوڊم

Tu:s farmâ dâ-šân, na řübina-xum / weyârâ řa a:wj, sedâ-y gâwadum

طوس فرمود تا بر روبینهٔم نواختند. صدای گاوڊم از اوج گذشت.

(جنگنامهٔ رستم و زنون^۲، ب ۱۲۴۶)

ژ سم اسبان، نالهٔ گاوڊم عنقا ژ آسمان، راگه کردش گم

[ب ۱۳۶]

řa süm-e asb-ân, nâta-y gâwadum / 'anqâ řa âsmân, řâga kerd-eš gum

عنقا از بانگ سم اسبان و خروش گاوڊم در آسمان راه گم می‌کرد.

(همان، ب ۵۰۸)

فرما تا داشان، نه‌روی طبل [و] خم وپارا نه چرخ، صدای گاوڊم

farmâ tâ dâ-šân, na-řüy tabl u xüm / weyârâ na čarx, sedâ-y gâwadum

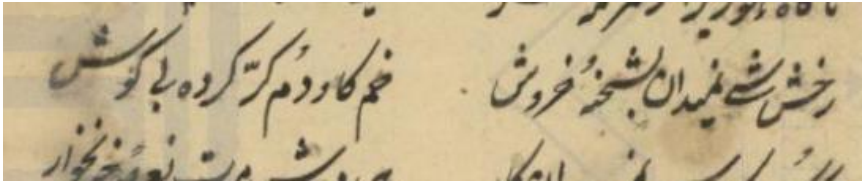
^۱ دستنویس هفت‌شکر گورانی الفت، ک ۸ الف - ۴۵ ب.

^۲ دستنویس هفت‌شکر گورانی، ک ۱۲۱ ب - ۲۰۶ ب.

فرمود تا بر طبل و خم کوبیدند. خروش گاودم از آسمان گذشت.

(همان، ب ۱۱۸۵)

در دستنویس مثنوی شاهنامه واژه گاودم (ک ۳۴ ب / ۱۰) نشانه‌گذاری شده است:



۳-۲-۲. گاودَم

نَه شابک‌تیه، نازل بین وَ هَم بُلند بی نه اوج، صدای

na Šâbak-te:ba, nâzel bin wa ham / buland bi na a:wj, sedâ-y gâwadam

دو سپاه در شابک‌تپه به یکدیگر آویختند و صدای گاودم تا اوج آسمان برخاست.

(رزمنامه کَنبِزک، ب ۴۵)

دُو رُو بداشان، نه‌روی سینۀ هَم بلند بی نه اوج، صدای گاودَم

do: rü ba-dâšân, na riüy sina-y ham / buland bi na a:wj, sedâ-y gâwadam

سپاه در دو روی کارزار بر سینۀ هم می‌کوفتند و صدای گاودم به اوج برمی‌خاست.

(همان، ب ۳۸۱)

نه هر جا بدن، سر و سینۀ هَم بلند بو نه اوج، صدای گاودَم

na har jâ ba-dan, sar u sina-y ham / buland bu: na a:wj, sedâ-y gâwadam

در هر جا بر سر و سینۀ بکوبند و صدای گاودم به اوج بلند شود.

(همان، ب ۳۹۰)

درفشان پی جنگ، هانه تلاطم^۱ بلند بی نه اوج، صدای گاودَم

^۱ باتوجه به آنکه تلاطم با علم قافیه شده، این واژه در زبان گورانی با فتحه خوانده می‌شده است:

دایم نه شهنه، هر نه تلاطم جویار رزمَن، دم وینه علم

dâyem na šahna, har na talâtium / ju.yâr-e rāzm-en, diim we:na-y 'alam

همواره در حال شپه و تلاطم (جوش و خروش) است و برای رزم دم برافراشته است.

(جنگنامه رستم و زنون، ب ۲۳۰۷)

گاودم: از زبان گورانی تا زبان چینی ۴۳

derafš-ân pe: ĵan, hâ-n-a talâtam / betand bi na a:wĵ, sedâ-y gâwadam

درفش‌ها برای نبرد در جنب و جوش بودند. خروش گاودم به اوج رسید.

(جنگنامه رستم و زنون، ب ۱۲۴۶)

پوست بی پاره، کوس نمند ژ هم کفت نه‌روی میدان، حلقه گاودم

pust bi pâra, ku:sepâ na-mand ža ham / kaft na-riiy me:dân, hatqa-y

gâwadam

پوست پاره شد؛ کوس از هم پاشید و حلقه گاودم بر روی میدان افتاد.

(همان، ب ۲۲۴۴)

در دستنویس مثنوی شاهنامه واژه **گاودم** (ک ۱۲/ب ۶) نشانه‌گذاری شده‌است:



۳-۳. در تأیید وجود دو ساز به نام‌های **گاودم** و **گاودم** می‌توان به ساخت سازهای شیپوری ابتدایی توسط انسان از اندام‌های حیوانات اشاره کرد؛ مثلاً ساختن ساز از شاخ‌های حیوانات و عاج فیل در نمونه‌های کوچک و بزرگ یا سبک و سنگین (ملاح، ۱۳۷۶: ۴۳۳) و یا استفاده از دم، پوست و همچنین شکل ظاهری سر حیوانات (دائرة المعارف سازهای جهان، ۱۳۹۴: ۶۰-۶۱، ۶۶-۶۷)؛ بنابراین احتمالاً نخستین نمونه‌های ساز گاودم از پوست دم گاو و گاودم از پوست سر گاو پدید آمده و این شیوه ساخت در روند تکامل خود به سازهای فلزی با همین نام و شکل دگرگون شده‌اند.

۴. گاودم و جادم

۴-۱. خوانش **گاودم** به گونه **جادم** نخستین بار در کتاب *سلسله التوارخ یا اخبار الصين و الهند* (تألیف ۲۳۷ ق، ک 14a-b) اثر سلیمان تاجر سیرافی^۱ آمده‌است:

^۱ درباره این کتاب و نویسنده آن، علاوه بر مقدمه چاپ‌های آن، نک: سلیم، ۱۳۷۵: ۷/ ۱۵۶-۱۵۷.

مَدَائِنِهِمْ حَانَفُوا وَهِيَ مَدِينَةُ السُّفْنِ كَمَا عَدُو
 مَدِينَةٍ وَأَمَّا تَسْمَى مَدِينَةً إِذَا كَانَ لَهَا الْجَادِمُ وَاجْتَادَتْ
 مِثْلَ الْبُوقِ يَنْفُخُ فِيهِ وَهُوَ طَوِيلٌ وَغَلْظَةٌ مَا يَجْمَعُ
 الْكَبِيرُ مِنْ جَمِيعِ

وَهُوَ مَطْلِي بَدْوَاءُ الصِّينِيَّاتِ وَطُولُهُ ثَلَاثَةٌ أَوْ أَرْبَعَةٌ
 أَذْرَعٌ وَرَأْسُهُ دَقِيقٌ يَقْدَرُ مَا يَلْتَقِمُهُ الرَّجُلُ
 وَيَذْهَبُ صَوْتُهُ نَحْوًا مِنْ مَيْلٍ وَلِكُلِّ مَدِينَةٍ أَرْبَعَةٌ
 أَبْوَابٌ فَعَلَى كُلِّ بَابٍ مِنْهَا مِنْ الْجَادِمِ خَمْسَةٌ يَنْفُخُ
 أَوْقَاتٍ مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَعَلَى كُلِّ مَدِينَةٍ عَشْرٌ
 طَبُولٌ تَضْرِبُ مَعَهُ وَأَمَّا يَفْعَلُ ذَلِكَ لِتَعْلَمَ طَاعَتَهُمْ
 لِلْمَلِكِ وَبِإِعْرَافِ فَوْزِ أَوْقَاتِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَلَمْ يَكُنْ
 وَوزن الساعات و معاملة اسمهم بالفلوس و

و اما تسمى مدينة اذا كان لها الجادم. و الجادم مثل البوق ينفخ فيه و هو طويل و غلظة
 ما يجمع الكفين جميعا، و هو مطلي بدواء الصينيات و طوله ثلاث أو أربع أذرع، و رأسه
 دقيق بقدر ما يلتقمه الرجل، و يذهب صوته نحوًا من ميل، و لكل مدينة أربعة، فعلى
 كل باب منها من الجادم خمسة تنفخ في أوقات من الليل و النهار، و على كل [باب] و

مدینه عشرة طبول تضرب معه، و انما يفعل ذلك لتعلم طاعتهم للملك، و به يعرفون أوقات الليل و النهار، و لهم علامات و وزن للساعات (السيرافي، ۲۰۱۴: ۱۸).

در چین به جایی شهر می‌گویند که جادَم داشته باشد. جادَم بوق کلفت و درازی است که در آن می‌دمند. درازی آن ۳ یا ۴ ذراع^۱ است؛ کلفتی آن چنان است که کف هر دو دست (بسته) را پر می‌کند و سر آن چنان باریک است که در دهان مردی جای می‌گیرد. این بوق را با دَوای چینی می‌آیند، صدای آن تا حدود یک میل می‌رسد. هر شهر (چین) چهار دروازه دارد، بر بالای هر دروازه‌ای پنج جادَم است که در وقت‌هایی از شب و روز در آنجا می‌دمند. دروازه هر شهری ده طبل دارد که همراه جادَم‌ها می‌زنند. این عمل را به منظور اعلام اطاعت از پادشاه (چین) انجام می‌دهند و با این (وسیله) نیز اوقات شب و روز را می‌شناسند (سیرافی، ۱۳۸۱: ۶۸).

۲-۴. واژه جادَم صورتی از گادَم و آن نیز گونه‌ای از گاوَدَم است: *gâwdam > gâdam* > *jâdam*. در گویش‌های شمال‌غربی، جنوب‌غربی، کناره دریای کاسپین، کردی، گورانی و زازا صورت کاهش‌یافته گاو به صورت گا کاربرد عام دارد^۲ و گا به جای گاو در زبان‌های پارسی، بھلوی و فارسی کاربرد ندارد.^۳ از این رو جادَم از راه زبان‌های غرب ایران خواه مستقیم یا با واسطه زبان عربی با تبدیل گ به ج *g > z* به زبان چینی راه یافته است.

۳-۴. دهخدا در زیر مدخل گاوَدَم در لغت‌نامه آورده است که امروزه در چین واژه کودونگ نیز در معنای گاوَدَم به کار می‌رود؛ از این رو بنابر گفته سیرافی و دهخدا برای ساز شیپوری ایرانی

^۱ از این کتاب چاپ‌های مهمی صورت گرفته است، از جمله نک: ed. de Feu Lamolès, 1811؛ ج عبدالله الحبشی، ۱۹۹۹م؛ ج تیم ماکنتوش - سمیت، ۲۰۱۴م؛ ج ابراهیم خوری، ۱۴۱۱ق؛ ج سیف شاهین المرینی، ۱۴۲۶ق.

^۲ واحدی برای اندازه‌گیری طول از نوک انگشتان تا آرنج.

^۳ این کتاب همواره مورد توجه پژوهشگران بوده و ترجمه‌های چند از آن به زبان‌های مختلف صورت گرفته است، نک: ed. M. Renaud, paris, 1845؛ ed. Gabriel Ferrand, Paris, 1922؛ ed. Jean Sauvaget, paris, 1948.

نیز ترجمه فارسی، محمد مجیدی لوی عباسی، طهران، ۱۳۳۵.

^۴ نک: حسن‌دوست، ۱۳۸۹: ۱/ ۲۸۱-۲۸۵؛ کیا، ۱۳۹۰: ۶۷۲-۶۷۷؛ شرفکندی، ۱۳۸۵: ۶۸۱-۶۸۲؛ ابراهیم‌پور، ۱۳۷۳: ۵۷۳-۵۷۴؛ پاینده، ۱۳۷۵: ۵۹۵-۵۹۶.

^۵ حسن‌دوست، ۱۳۹۵: ۴/ ۲۳۳۶-۲۳۳۸، شم ۴۳۱۵.

در چین از دو اصطلاح **جادَم** و **گودونگ** بهره می‌برده‌اند. **جادَم** که همان واژه **گادَم** و صورتی از **گاوَدَم** است، اما **گودونگ** ترکیبی از دو واژه **گو** /gaw|ga:w/ (= گاو) + **دونگ** /dung/ است. **دونگ** نیز صورتی از واژه **گورانی**، **کردی**، **لری** و **لکی** **دَنگ** /dan/ «دَم، صدا، آواز» است که البته در گویش کهنسالان و در برخی مناطق روستایی به گونه **دُنک** /dun/ هم به کار می‌رود. بنابراین واژه **گودونگ** چینی صورتی از **گاوَدَنگ** /gâw-dan/ یا **گاوَدَنگ** /gâw-dan|dun/ در زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران و هم‌معنا با واژه **گاوَدَم** است.

۴-۴. بازرگانان چینی که در دوران باستان، اشکانی، ساسانی و سده‌های نخست هجری و پس از آن از راه جاده ابریشم به مناطق شمال‌غربی و غرب ایران و از راه خلیج فارس به مناطق جنوب‌غربی و غرب ایران (نک: یارشاطر، ۱۳۸۹: ۷۰-۷۱)؛ یعنی مناطق گورانی‌زبان ایران رفت و آمد داشته‌اند، ساز شیپوری مناطق غربی ایران را با نام‌های **گاوَدَم** و **گاوَدَنگ** به چین برده‌اند. این دو واژه در زبان چینی به **گادَم** (صورت عربی‌شده آن، **جادَم**) و **گودونگ** دگرگون شده‌اند. این نکته تأییدی است بر اینکه دست کم در مناطق غربی ایران دو اصطلاح **گاوَدَم** و **گاوَدَنگ** برای ساز شیپوری ایرانی با صدایی بلند چون صدای گاو وجود داشته‌است.

۵. این داده‌های متنی بیانگر آن است که در متون حاسمی غرب ایران از دو ساز مستقل نام برده شده است؛ یکی **گاوَدَم**؛ سازی شیپوری که به شکل و اندازه **دُم** گاو (تقریباً ۱ متر) بوده است و دیگری، سازی شیپوری به نام **گاوَدَم** با صدایی بسیار بلند همانند صدای گاو که ظاهر آن نیز چون **دَم** (= دهان و چهره) گاو بوده است؛ سازی سنگین که برای حمل و نقل آن از گردونه استفاده می‌شده، حدود ۲ متر طول داشته و در عین حال دارای سری باریک بوده و با دهان نواخته می‌شده است. بنابراین با توجه به نشانه‌گذاری دستنویس فلورانس از **گاوَدَم** و همچنین دستنویس *سلسله التواریح* از **جادَم** و ساختار قافیه‌مند آن با **هَم** در زبان گورانی مناسب‌ترین گزینه در بیت *شاهنامه*، نویسه دستنویس فلورانس یعنی **گاوَدَم** و **هَم** می‌باشد. همچنین با توجه به کاربرد نادر **گاوَدَم** در زبان فارسی، سکوت فرهنگ‌های فارسی درباره آن و عدم شناخت فارسی‌زبانان از این زبان و متون آن به نظر می‌رسد واژه **گاوَدَم** از زبان‌ها و گویش‌های ایران باختری به زبان فارسی در شرق ایران راه یافته است.

۶. گاودم و گاوسر

۶-۱. از آنجا که ساز گاودم یادآور سر و چهرهٔ گاو هم بوده، این ساز با نام گاوسر نیز شناخته می‌شده و گاوسر به جای گاودم بارها در متون گورانی به کار رفته است:

نه شابک تیبه، نازل بین و هم بلند بی نه اوج، صدای گاودم
آمان و همدا، سرداران جنگ زمین بی گلگون، سما تار [و] تنگ
هون روی میدان، جوشا جوش آورد ناله گاودم، ژ گردون ویرد
شورش شیران، ناله گاوسر مپچیا نه چرخ، کیوان اخضر

*na Šâbak-te:ba, nâzel bin wa ham / buland bi na a:wj, sedâ-y gawadam
âmân wa hamdâ, sardâran-e ĵanj / zame:n bi got-gün, samâ târ u tanj
hün-e řüy me:dân, ĵu:šâ-ĵu:š âwerd / nâta-y gâwadam, ža gardün weyard
šu:rešt-e še:rân, nâta-y gâwasar / ma-pečyâ na čarx, ke:wân-e axzar*

دو سپاه در شابک تپه به یکدیگر آویختند و صدای گاودم تا اوج آسمان برخاست.

سرداران جنگ به یکباره آمدند. زمین گلگون و آسمان تار و تنگ شد.

خون بر روی میدان جوشان شد و ناله گاودم از گردون گذشت.

شور شیران و ناله گاوسر در آسمان و کیوان سبزرنگ می‌پیچید.

(رزمنامه کنیزک، ب ۴۵-۴۸)

هر تا و خرطوم، فیلش چی نه خاک صدای گاوسر، ویرد نه افلاک

har tâ wa xo:rtüm, fil-eš čï na xâk / sedâ-y gâwasar, weyard na aflâk

به راستی فیلش تا خرطوم در خاک نشست. صدای گاوسر از آسمان‌ها گذشت.

(جنگنامه رستم و زنون، ب ۳۰۲)

نعره گاوسر، نه هامون دشت صداس نه بهرام، کیوانی گذشت

na'ra-y gâwasar, na Hâmün-e dašt / sedâ-š na Bahrâm, Ke:wân-i guzašt

نعره گاوسر در دشت و هامون پیچید و از بهرام و کیوان گذشت.

(همان، ب ۱۲۲۷)

۶-۲. در برخی نمونه‌ها، برای آن از فعل‌هایی چون کشیدن (اشاره به وزن سنگین و

نگهداری آن بر روی گردونه) استفاده شده است:

گاودم کیشان، پری کارزار یُرشَت آوردن، دو نحصد هزار

gâwadam kišân, peřey kârazâr / yurešt âwerden, do: no:h-sad hazâr

گاودم را برای رزم پیش کشیدند و دو نحصدهزار سپاهی یورش آوردند.

(رزم‌نامه کنیزک، ب ۵۳۳)

گاودَم کیشان، چین و استقبال شاد بین و روی هم، نیران زال

gâwadam kišâ-n, či-n wa esreqbâl / šâd bi-n wa řiyy ham, nabe.rân-e Zât

گاودم کشیدند و به پیشواز رفتند. نوادگان زال از دیدن هم شادمان شدند.

(جنگنامه رستم و زنون، ب ۱۹۷۱)

۳-۶. همچنین گرز گاوسر فریدونی با چهرهٔ گاو و پیکری بزرگتر از معمول که کارکرد موسیقایی و صدایی بلند نیز داشته، تأییدی دیگر بر این مطلب است. در روایتی گفتاری از شهرستان ملایر در استان همدان (انجوی شیرازی، ۱۳۵۷: ۳۵-۳۸) آمده است:

کاوهٔ آهنگر در مدت دو سال گرسی گاوسر می‌سازد که فریدون با آن ضحاک را شکست می‌دهد. این گرز از فریدون به گرشاسپ و در فرجام به رستم و نوادگان وی از جمله آذربرزین می‌رسد. کاوه این گرز را از فلزی مخصوص و سر گرز را شبیه سر گاو اما توخالی می‌سازد، درحالی که دو شاخ، دو گوش، دو چشم و دهانی باز دارد و در وسط پیشانی آن طلسمی با حروف و اشکال طراحی می‌کند تا برای دارندهٔ گرز پیروزی به همراه بیاورد. این گرز برخلاف روایت مشهور نحصد من نبوده و به‌خاطر توخالی بودن وزنی سبک و مناسب داشته است، اما استفاده از آن شگرد و روش ویژه‌ای داشته و برای همه قابل استفاده نبوده است.

این گرز را با آیین‌های ویژه‌ای به میدان می‌آوردند: گاوسر را میان ارابه‌ای مخصوص که روپوشی گرانبها و سرخ بر روی آن بوده، جای می‌دادند تا چند سردار برجسته آن را پیشاپیش سپاه بکشند. آنگاه ارابه را همراه با نواختن سرودی نظامی از چادری مخصوص در کنار چادر شاه بیرون آورده و در کنار درفش کاویانی و شاه قرار می‌دادند. رستم، تنها زمانی از این گرز استفاده می‌کرد که حریفش مهلوانی سرسخت و شکست‌ناپذیر بود. رستم، نخست سوار بر رخس بدون گاوسر به میدان می‌رفت و با حریف می‌جنگید. اگر مهلوان دشمن را همتای خود می‌دید، با نیزه به‌سوی سپاه ایران بازمی‌گشت و دستور می‌داد تا گاوسر را برایش ببرند. با دستور شاه ارابهٔ گاوسر را

با گاو یا استری می‌بردند و نوازندگان می‌نواختند. نوازندگان بعد از رسیدن گاوسر به میدان بازی گشتند و دو تن از سرداران در دو طرف ارابه می‌ایستادند. آنگاه رستم رویاروی سپاه دشمن جولان می‌داد؛ دست بر پیشانی سپاه دشمن را برانداز کرده، بهشتاب می‌گذشت و پیش روی سپاه ایران با چهره‌ای شاد و خندان دستی تکان می‌داد. شاه هم دستور می‌داد درفش کاویانی و دیگر درفش‌ها را به پاس احترام همان بهلوان تکان دهند و خم و راست کنند. پس از آن رستم با عبور از جلوی سپاه به سوی ارابه می‌رفت.

در این هنگام سرداران روپوش از روی گاوسر برداشته و دسته آن را بر لبه ارابه قرار می‌دادند. رستم دسته گرز را می‌گرفت؛ سر گاوسر را روی ران راست خود قرار داده و دست راستش را با دسته گرز به سوی یال اسب می‌برد؛ گاوسر را به جلو و عقب حرکت داده و به دشمن نشان می‌داد. آنگاه روبه‌روی سپاه ایران می‌ایستاد و گاوسر را بلند می‌کرد. شاه دستور نواختن و تکان دادن پرچمها را می‌داد تا آنکه رستم رویاروی سپاه دشمن قرار می‌گرفت. رستم گرز گاوسر را به آسمان پرتاب می‌کرد. گرز پس از چند بار چرخیدن بار دیگر در دستان وی جای می‌گرفت. رستم برای بار سوم به سوی سپاه ایران بازگشته و گاوسر را تکان می‌داد. با این حرکت باد در سوراخ‌های بینی، دهان و گوش گاوسر پیچیده و خروشی شگفت از آن بیرون می‌آمد. در این زمان رستم به دشمن هجوم می‌برد. دشمن که قصد سپرداری داشت، با شنیدن صدای سهمگین گاوسر خود را می‌باخت. رستم به نزدیک حریف رسیده، گاوسر را بر سرش می‌کوبید و اگر احیاناً حریف پابرجا می‌ماند، با ضربه‌های دوم و سوم او را از پا درمی‌آورد. پس از آن رستم گاوسر را به میان ارابه بازگردانده و دستور بازگرداندن آن را می‌داد. به دستور شاه با حرکت ارابه به پیشواز گاوسر می‌رفتند و آن را در چادر مخصوص قرار می‌دادند.

۴-۶. در حاسه‌های گورانی از این نوع گرز ویژه که در دو ساختار رزم‌بزار و ساز کاربرد داشته، یاد شده است:

زمین ژ ناله، گرز گاوسر نه زور شیران، اژدهای اژدر

zame:n ža nâta, gurz-e gâwasar / na zu:r-e še:r-ân, aždahâ-y aždard

زمین از ناله گرز گاوسر و نیروی شیران و اژدهایان اژدر (می‌لرزید).

(جنگنامه رستم و زنون، ب ۲۶۷۸)

در یک مورد نیز از این گرز ویژه با نام **گرز گاودم**؛ یعنی گرز گاوسری که علاوه بر کارکرد جنگی کارکرد موسیقایی نیز چون ساز گاودم دارد، یاد شده است:

نرکنا چون بور، رو کرد و رستم بلند کرد به اوج، گرز گاودم

nerkanâ çün ba:wr, rü kerd wa Rüstam / betand kêdele:r ba a:wj, gurz-e gâwa-dam

چون بر خروشید و به رستم روی آورد و گرز گاودم را به اوج برافراشت.

(دستنویس گورانی شمس ۹۸۴۴، ک ۱۷، ب ۸)

۷. دریافت

گورانی زبان قوم **گوران** است. از آنجا که گوران‌ها با شغل **گاو‌داری** زندگی خود را می‌گذرانده و گاوسواران برجسته‌ای نیز بوده‌اند، به گوران (= **گاوران**) نام‌بردار شده‌اند. پیشینه این نام به سرزمین‌های غربی ایران از جمله **ماد** و **پارس** در دوران مادها و هخامنشیان بازمی‌گردد و با حکومت خاندان **گاو‌یاره** در کرانه‌های دریای **کاسپین** گسترش می‌یابد. با توجه به این پیشینه، مهاجرت قوم گوران از غرب به شمال ایران منطقی‌تر به نظر می‌رسد. امروزه مرکز قوم گوران و زبان گورانی **کرمانشاه** است. خاستگاه این زبان را نیز بایستی همین منطقه به شمار آورد که به دلیل رویکرد آیینی و قداست زبان گورانی در متون اهل حق و پیروان آن و همچنین پشتیبانی حکومت‌های محلی از این زبان به عنوان زبان رسمی و مهم‌ترین زبان برای حماسه‌سرایی، آن را زبان معیار ادبی غرب ایران ساخته و سبب به وجود آمدن آثار جاودانی به زبان گورانی شده است. گسترش این زبان به دیگر مناطق ایران بر زبان‌های دیگر تأثیر گذاشته و از آنها تأثیر پذیرفته است. پیوند قوم گوران با گاو سبب به وجود آمدن مضامین بسیار گسترده اساطیری، حماسی، عرفانی، نمادین، داستانی و ... در ادبیات این قوم شده و بنیادهای اصیل ایرانی را در خود حفظ کرده است.

یکی از کاربردهای مهم در این زبان استفاده از واژه **گاودم** و **گاودم** (نام دو ساز جنگی) در متون حماسی گورانی است. در زبان فارسی، نخستین بار واژه **گاودم** در **شاهنامه** آمده و با **هم** و **خم** قافیه شده است. برخی از مصححان و پژوهشگران بیت را دارای عیب قافیه پنداشته‌اند یا در کنار گاودم نویسه‌های **هم** و **خم** را درست پنداشته و عیب قافیه را رفع کرده‌اند، اما کاربرد

این واژه با قافیه‌هایی چون **عَلَم** و **پیلَسَم** در زبان فارسی گویای خوانش درست **گاوَدَم** است، به‌ویژه آنکه در کهن‌ترین دستنویس **شاهنامه**؛ فلورانس ۶۱۴ ق گاوَدَم با فتحه آمده و با واژه **هَم** قافیه شده‌است. این قافیه‌های به کار رفته و نیز داده‌های متنی نشان می‌دهد که در متون گورانی دو ساز مستقل به نامهای **گاوَدَم** و **گاوَدُم** وجود داشته‌است.

گاوَدَم سازی شیپوری، بلند و سنگین با صدای بسیار بلند با سری به شکل سر گاو بوده و **گاوَسَر** هم خوانده می‌شده است. این ساز علاوه بر کارکرد موسیقایی کاربرد جنگی داشته و به گرز **گاوَسَر** فریدونی و گرز **گاوَدَم** نیز مشهور بوده است. استفاده از این ساز و گرز بسیار سنگین آیین خاصی داشته و برای حمل و نقل آن از ارابه استفاده می‌شده است. این ساز با ساخت گورانی واژه **گاوَدَم** یعنی **گادَم** از مناطق غرب ایران به چین راه یافته و در آنجا به **جادم** مشهور شده که سازی شیپوری با صدای بلند و در حدود دو متر بوده است. در کنار **گاوَدَم** در متون حماسی گورانی ساز **گاوَدُم** نیز همراه با قافیه‌های مختوم به **م** همانند **خَم**، **گَم** و ... به کار رفته که سازی شیپوری و کوچک به شکل دم گاو بوده‌است؛ بنابراین در متون حماسی ایرانی از دو ساز مستقل با ویژگی‌های متفاوت به نامهای **گاوَدَم** و **گاوَدُم** سخن گفته شده است.

کتابنامه

- آکوف (هاکویان)، ک.، ب. / حصارف، م. ا. (۱۳۷۶)، *کردان گوران و مسأله کرد در ترکیه*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: هیرمند.
- آموزگار، ژاله (۱۳۹۲)، *یادگار زریران*، تهران: معین.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۹۴)، «معرفی و بررسی دو تصحیح تازه شاهنامه»، *آینه میراث*، س ۱۳، ضمیمه ۴۰.
- _____ (۱۳۹۰)، *دفتر خسروان (برگزیده شاهنامه فردوسی)* تهران: سخن.
- ابراهیم‌پور، محمدتقی (۱۳۷۳)، *واژه‌نامه کردی - فارسی*، تهران: ققنوس.
- ابن اسفندیار، مه‌الدین محمد (۱۳۲۰)، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: کلاله خاور.
- ابن فضل‌الله عمری، شهاب‌الدین احمد بن یحیی (۱۴۲۴ق)، *مسالك الأبصار فی ممالک الأمصار*، تحقیق احمد عبدالقادر الشاذلی، ابوظبی: المجمع الثقافی.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۴)، *شعر در ایران پیش از اسلام*، تهران: بنیاد اندیشه اسلامی.

- اردلان، شیرین (۱۳۸۷)، *خاندان کرد اردلان*، ترجمه مرتضی اردلان، تهران: تاریخ ایران.
- استرابو (۱۳۸۲)، *جغرافیا (سرزمین‌های زیر فرمان هخامنشیان)*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار.
- افضل‌ی شاه‌ابراهیمی، سیدقاسم (بی‌تا)، *دفتر رموز یارستان*، تهران: بی‌نا.
- اکبری مفاخر، آرش (۱۳۸۹)، «سرود ورمزگان، شعری به زبان گورانی از سده نخست هجری به خط بھلوی»، *مجله مطالعات ایرانی*، شم ۱۷.
- _____ (۱۳۹۷)، *درکوی آرشان*، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار.
- _____ (۱۳۹۵ الف)، «دارجنگه»، *دانشنامه فرهنگ مردم ایران (ج ۴)*، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۳۹۵ ب)، «رستم و ابلیس دیو»، *دانشنامه فرهنگ مردم ایران (ج ۴)*، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۳۹۵ ج)، «رستم و زردهنگ»، *دانشنامه فرهنگ مردم ایران (ج ۴)*، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۳۹۵ د)، «رستم و زنون»، *دانشنامه فرهنگ مردم ایران (ج ۴)*، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- التونجی، د. محمد (۱۹۹۹م)، *الیزیدیون، واقعهم، تاریخهم، معتقداتم*، بیروت: المكتبة الثقافية.
- السیرافی، ابوزید حسن (۱۸۱۱م)، *سلسله التواریح*، ed. De Feu Lamolès، پاریس.
- السیرافی، ابوزید (۱۹۹۹م)، *رحلة السیرافی*، تحقیق عبدالله الحبشی، ابوظبی: المجمع الثقافي.
- السیرافی، ابی‌زید (۲۰۱۴م)، «کتاب أخبار الصين و الهند»، *رحلات، کتاب أخبار الصين و الهند*، تحقیق تیم ماکنوش - سمیت، المكتبة العربية.
- العزاوی، عباس (۱۹۳۵م)، *تاریخ الیزیدیه و اصل عقیدتھم*، بغداد: مکتبات العاصمة.
- الماسنخان کندوله‌ای، جنگنامه نادر، دستنویس شم ۱۲۸۷۴ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، مورخ ۱۲۷۷ق.
- _____ (۱۳۷۳)، *شیرین و فرهاد*، به کوشش امین گجری شاهو، قم: سینا
- _____، *شیرین و فرهاد*، دستنویس شم ۱۴۹۶۰ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، سده ۱۳ق.
- امینی، محمدرشید (۱۳۸۵)، *شاهنامه کوردی (هه‌ورامی)*، نه‌ماس‌خان کنوله‌ی، عراق: کوردونیا.

- انجوی شیرازی، ابوالقاسم (۱۳۵۷)، مردم و قهرمانان شاهنامه، تهران: سروش.
- ایزدپناه، حمید (۱۳۸۴)، شاهنامه لکی، تهران: اساطیر.
- بدر و حنین (غزوات)، دستنویس شم ۸۶۴۰۷، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- بدلیسی، شرف‌خان (۱۳۷۷)، شرفنامه (تاریخ کردها)، تصحیح ولادیمیر ولیامینوف، تهران: اساطیر.
- بلو، جوپس (۱۳۸۳)، «گورانی و زازا»، راهنمای زبان‌های ایرانی (ج ۱)، ویراستار: رودیگر اشمیت، ترجمه حسن رضایی باغبیدی و همکاران، تهران: ققنوس.
- بندهش (۱۳۸۰)، گردآوری فرنیغ دادگی، ترجمه مهرداد تھار، تهران: توس.
- تهرامی، ایرج (۱۳۸۳)، شاهنامه کردی، تهران: هیرمند.
- بیژن و منیجه به زبان گورانی ← Mokri
- پاینده (لنگرودی)، محمود (۱۳۷۵)، فرهنگ گیل و دیلم (فارسی به گیلکی) تهران: امیرکبیر.
- پنجاه و دو کلام شیخ امیر ← Mokri
- پورداد، ابراهیم (۱۳۷۸)، گاتھا، تهران.
- تفضلی، احمد (۱۳۴۴)، «تصحیح و ترجمه سوتکرنسک و ورشت مانسرنسک از دینکرد ۹»، پایان‌نامه دکتری زبان‌شناسی و زبان‌های باستانی ایران، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات.
- جنگ اشعار اهل حق، دستنویس شم ۱۷۴۵۰ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- جنگنامه رستم و زنون (به زبان گورانی)، به کوشش آرش اکبری مفاخر (زیر چاپ).
- جواهرپوش، دستنویس شم ۳۵۴۱، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- جواهرپوش، روایت مصطفی بن محمود گورانی، دستنویس شم ۴۶۱۶، کتابخانه و موزه ملی ملک، ۱۳۰۷ ق.
- چرمگی عمرانی، مرتضی (۱۳۸۹)، «بازخوانی مصراعی از شاهنامه (هم یا هم)»، جستارهای ادبی، س ۴۳، شم ۱۶۸: ۱۳۵-۱۴۶.
- چمن‌آرا، تھروز (۱۳۹۰)، «درآمدی بر ادب حماسی و بھلوانی کردی با تکیه بر شاهنامه کردی»، جستارهای ادبی، شم ۱۷۲: ۱۱۹-۱۴۹.
- حسن دوست، محمد (۱۳۸۹)، فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- _____ (۱۳۹۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

- حسینی اشکوری، احمد (۱۳۸۴)، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه شخصی میبیدی کرمانشاه، قم: مجمع ذخائر اسلامی.
- حسینی، محمد (۱۳۸۲)، دیوان گوره، کرمانشاه: باغ فی.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۰ الف)، «شاهنامه پیروزان»، فردوسی و شاهنامه سرایی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- _____ (۱۳۹۰ ب)، «شاهنامه رستم لارجانی»، فردوسی و شاهنامه سرایی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- _____ (۱۳۹۵)، «نقدی در ترازوی نقد»، ضمیمه گزارش میراث، شم ۵.
- _____ (۱۳۸۹)، یادداشت‌های شاهنامه، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- خانای قبادی (۱۳۴۸)، خسرو و شیرین، به کوشش صفی‌زاده و م. اورنگ، تهران: بی‌نا.
- خواجه، فریدون (۱۳۹۴)، لغت‌نامه لری (فرهنگ مفصل بختیاری) اصفهان: دارخوین.
- داستان کودکی رستم و کشتن ببر بیان (به زبان گورانی)، دستنویس شم ۹۷۷۳، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- دائرةالمعارف سازهای جهان (۱۳۹۴)، به کوشش روت میدگلی و همکاران، ترجمه حسن زندباف، تهران: روزنه.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۲)، رده‌شناسی زبان‌های ایرانی، تهران: سمت.
- دستنویس گورانی شم ۹۸۴۴، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- دفتر رموز باستان ← افضل شاه‌ابراهیمی
- دقائق الاخبار، دستنویس شم ۱۷۰۱۰، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران.
- دوره برزنجه ← شاه‌ابراهیمی
- دوره محلول ← Mokri
- دوره دامیاری ← Mokri
- دوره دیوانه‌گوره ← Mokri
- دوره وزاور ← Mokri
- دیوان شیخ امیر ← شاه‌ابراهیمی
- دیوان گوره ← حسینی

گاودم: از زبان گورانی تا زبان چینی ۵۵

— رابینو، یاسنت لویی (۱۳۳۶)، *مازندران و استرآباد*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

— راز مگو ← Mokri

— راشد محصل، مُجَدَّتَقِي (۱۳۸۹)، *دینکرد هفتم*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

— _____ (۱۳۸۵)، *گزیده‌های زادسپرم*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

— *رزمناه کنیزک* (حراسه‌ای به زبان گورانی و روایتی از یادگار زیربان) (۱۳۹۵)، به کوشش آرش اکبری مفاخر، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

— *رستم و زردهنگ* (به زبان گورانی)، دستنویس شم ۹۷۷۶، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۴۹ ش.

— *رستم و زردهنگ* (به زبان گورانی)، رونوشت اسدالله صفری، کتابخانه دانشگاه رازی کرمانشاه، ۱۳۷۹ ش.

— *رستم و زنون* (به زبان گورانی) ← *هفت‌لشکر گورانی الفت*، ک ۱۲۲ ب - ک ۲۰۷ الف.

— رضایی باغبیدی، حسن (۲۰۰۹م)، *تاریخ زبان‌های ایرانی*، ژاپن.

— سجادی، صادق (۱۳۹۳)، «باوندیان»، *تاریخ جامع ایران* (ج ۷)، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

— *سرنجام* (سه‌رئه‌نجام) ← طاهری

— سلطانی، مُجَدَّلَعَلِي (۱۳۶۴-۱۳۸۶)، *حدیقه سلطانی*، کرمانشاه: سها.

— سلیم، عبدالامیر (۱۳۷۵)، «اخبار الصين و الهند»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی* (ج ۷)، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

— سلیمان التاجر و ابی‌زید الصیرافی (۱۴۱۱ق)، *اخبار الصين و الهند*، تحقیق ابراهیم خوری، بیروت: دارالموسم.

— سلیمان التاجر (۱۴۲۶ق)، *عجایب الدنيا و قیاس البلدان*، تحقیق سیف شاهین المرینی، الإمارات العربية المتحدة: مرکز زاید للتراث و التاريخ.

— سوری، ماشاءالله (۱۳۴۴)، *سرودهای دینی یارسان*، تهران: امیرکبیر.

— سیرافی، سلیمان تاجر (۱۳۸۱)، *سلسله التواریح یا اخبار الصين و الهند*، ترجمه حسین قرچانلو، تهران: اساطیر.

- سیرانی، سلیمان (۱۳۳۵)، شگفتی‌های جمان باستان، ترجمه محمد محمدی لوی عباسی، طهران: گوتبرک.
- شاه مغرب‌زمین، دستنویس شم ۵-۹۴۹۵، کتابخانه ملی.
- شاه‌ابراهیمی، سید امرالله (۱۳۷۳)، برزنج، دوره برزنج و ابتدای دوره پردیور، کرمانشاه: صحنه.
- _____ (۱۳۷۴)، دیوان سیدفرضی، شیخ‌امیر و ...، کرمانشاه: صحنه.
- شرفکندی (هه‌ژار)، عبدالرحمن (۱۳۸۵)، فرهنگ کردی-فارسی هه‌ژار، تهران: سروش.
- شهرمدان بن ابی‌الخیر (۱۳۶۲)، زهت‌نامه علائی، تصحیح فرهنگ جهانپور، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شیخ صنعان (به زبان گورانی)، دستنویس شم ۱۴۹۷۶، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- صفی‌زاده، صدیق (۱۳۷۵)، نامه سرانجام، تهران: هیرمند.
- طاهری، طیب، سرانجام (سه‌رئه‌نجام) (۲۰۰۷م)، مجموعه کلام‌های یارسان، سلیمانیه: انستیتوی فرهنگی کرد.
- عسکری عالم، علیردان (۱۳۸۸)، ادبیات شفاهی قوم لر، تهران: آرون.
- غضبان، جعفر (۱۳۴۱)، یزیدی‌ها و شیطان‌پرست‌ها، تهران: عطایی.
- غضنفری امرائی (۱۳۷۸)، اسفندیارگزار ادب لرستان، تهران: مفاهیم.
- غیبی، بیژن (۱۳۹۵)، دوازده متن باستانی، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار.
- فردوسی، ابوالقاسم الطوسی (۱۸۷۷م)، شاهنامه، به سعی یوحنا اغوستوس و لرس، لیدن.
- فردوسی، ابوالقاسم طوسی (۱۸۲۹م)، شاهنامه، به سعی ترنر مکان، کلکته.
- _____ (۱۳۸۸)، شاهنامه از دستنویس موزه فلورانس محرم ۶۱۴ ق، به قلم عزیزالله جوینی، تهران: دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۹۳)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق (پیرایش دوم)، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۸۶)، شاهنامه (ج ۷ و ۶)، به کوشش جلال خالقی مطلق و همکاران، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- _____ (۱۳۷۶)، شاهنامه، تصحیح ژول مول، تهران: کتاب‌های جیبی.
- _____ (۱۳۷۹)، شاهنامه، تصحیح مصطفی جیحونی، اصفهان: شاهنامه‌پژوهی.
- _____ (۱۳۸۸)، شاهنامه، تصحیح عزیزالله جوینی، تهران: دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۹۴)، شاهنامه، تصحیح و شرح مهری محفر، تهران: نشر نو.
- _____ (۱۳۸۴)، شاهنامه، چاپ عکسی از روی نسخه کتابخانه بریتانیا مشهور به

- شاهنامه لندن ۶۷۵ ق، به کوشش ایرج افشار و محمود امیدسالار، تهران: طلايه.
- (۱۳۶۹)، شاهنامه، چاپ عکسی از روی نسخه کتابخانه ملی فلورانس، مورخ ۶۱۴ ق، با مقدمه علی رواقی، تهران: بنیاد دایرةالمعارف بزرگ اسلامی / مرکز انتشار نسخ خطی دانشگاه تهران.
- (۱۳۷۴)، شاهنامه، چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر داد.
- (۱۳۹۱)، شاهنامه، چاپ مسکو، ویرایش دوم، به کوشش محمد نوری عثمانوف و رستم موسی علی اف، زیر نظر مهدی قریب، تهران: سروش.
- (۱۳۸۹)، شاهنامه، نسخه برگردان از روی نسخه کتابت اواخر سده ۷ و اوایل سده ۸ هجری (کتابخانه شرقی وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت، شم 43. NC)، به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار و نادر مطلبی کاشانی، با مقدمه جلال خالقی مطلق، تهران: طلايه.
- (۱۳۸۷)، شاهنامه، ویرایش فریدون جنیدی، تهران: بنیاد نیشابور / نشر بلخ.
- (۱۳۸۱)، نامه باستان، ویرایش و گزارش میرجلال‌الدین کزازی، تهران: سمت.
- کلام بیا و بست ← Mokri
- کنت، رولاند، ج. (۱۳۷۹)، فارسی باستان، ترجمه و تحقیق سعید عربیان، تهران: سوره مهر.
- کوسج، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۷)، برزنامه، به کوشش اکبر نحوی، تهران: میراث مکتوب.
- کیا، صادق (۱۳۹۰)، واژه‌نامه شصت‌وهفت گویش ایرانی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- گجری شاهو، امین (۱۳۷۸)، از بیستون تا دلاهو، تهران: مه.
- گنجینه یاری ← نیک‌نژاد
- گیست، جون س. (۲۰۰۶م)، تاریخ الیزیدیین، ترجمه عماد جمیل مزوری، بیروت: الدار العربیة للموسوعات.
- لطفی‌نیا، حیدر (۱۳۸۸)، حماسه‌های قوم کرد، تهران: سمیرا.
- لوکوک، پی‌یر (۱۳۸۲)، کتیبه‌های هخامنشی، ترجمه نازیلا خلخالی، تهران: فروزان‌روز.
- ماهیار نوابی، یحیی (۱۳۷۴)، یادگار زریران، تهران: اساطیر.
- مثنوی شاهنامه با لهجه‌ای ناشناس، دستنویس شم ۱۶۵۵۹، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۲۸۸ ق.
- مجمل‌التواریخ و التخصص (۲۰۰۲م)، محمد پسر شادی، تصحیح نجم‌الدین سیف‌آبادی، آلمان.

- مجمل‌التواریخ و التخصص (۱۳۱۸)، تصحیح مُجَدَّتقی نهار، تهران: کلاله خاور.
- مختاری غزنوی، عثمان (۱۳۷۷)، شهریارنامه، به اهتمام غلامحسین بیگدلی، تهران: پیک فرهنگ.
- مختاری (۱۳۹۷)، شهریارنامه، به کوشش رضا غفوری، تهران: موقوفات دکتر محمود افشار.
- مرادی، مُجَدَّرئوف / جلیلیان، آکو (۱۳۹۴)، گنجینه‌گویی‌های ایرانی (استان کرمانشاه)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- مردوخ روحانی، بابا (۱۳۶۴)، تاریخ مشاهیر کرد، عرفا، علما، ادبا، شعرا، تهران: سروش.
- مرعشی، سیدظهرالدین (۱۳۴۵)، تاریخ طبرستان، رویان و مازندران، تصحیح مُجَدَّحسین تسلیحی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق.
- مزدپور، کتایون (۱۳۸۵)، واژه‌نامه‌گویی‌های تمدنیان شهر یزد، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۳۷۶)، «ضحاک و فریدون»، سخنواره (پنجاه و پنج گفتار پژوهشی به‌یاد دکتر پرویز ناتل خانلری)، به کوشش ایرج افشار و هانس روبرت رویمر، تهران: توس.
- مشکور، مُجَدَّجواد (۱۳۹۳)، جغرافیای تاریخی ایران باستان، تهران: دنیای کتاب.
- مکرری، مُجَدَّ (۱۳۲۹)، گورانی یا ترانه‌های کردی، تهران: بی‌نا.
- ملاح، حسینعلی (۱۳۷۶)، فرهنگ سازها، تهران: کتابسرا.
- ملک مختار، دستنویس شم ۸۶۵۱۰، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- مهربادی، میترا (۱۳۸۷)، تاریخ سلسله‌های محلی ایران، تهران: دنیای کتاب.
- مه‌وله‌وی، عبدالرحیم بن سعید معدوم کرد (۱۳۷۸)، دیوان، سنج: انتشارات کردستان.
- نامه سرانجام ← صفی‌زاده
- نوشین، عبدالحسین (۱۳۸۶)، واژه‌نامک، تهران: معین.
- نیک‌نژاد، کاظم (بی‌تا)، گنجینه‌یاری، نسخه عکسی شم ۱۱۸۵۷۴، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- هفت‌لشکر (به زبان گورانی)، دستنویس شم ۲۴۲۲۸۷۴ کتابخانه و موزه ملی ملک، ۱۲۹۵ ق.
- هفت‌لشکر (به زبان گورانی)، روایت سید محمّدالدین قطببانی، دستنویس شم ۱۳۶۸۹، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۵۹ ق.
- هفت‌لشکر (به زبان گورانی)، روایت منسوب به الفت، دستنویس شم ۱۱۹۳۷، کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد، ۱۳۴۹ ق.

– همزه‌ای، محمدرضا (فریبرز) (۱۳۹۳)، *زمنامه: اسطوره‌های کهن زاگرس، کرمانشاه*.
– یارشاطر، احسان (۱۳۸۹)، *تاریخ ایران کبیریح: سلوکیان (ج ۱/۳)*، ترجمه تیمور قادری، تهران: مهتاب.

- Abu Zayd Hasan (1922), *Voyages du Maarchand Arabe Sulaymân en Inde et en Chine* (ed. Gabriel Ferrand), Paris.
- Al-Sirâfi, Abū Zaid Ḥasan ibn Yazīd (1845), *Relation des voyages faits par les Arabes et les Persans dans l'Inde et à la Chine dans le IXe siècle de l'ère chrétienne* (ed. M. Renaud), paris.
- Al-Sirâfi (1948), *Aḥbār aṣ-Ṣīn wa l-Hind: relation de la Chine et de l'Inde* (ed. Jean Sauvaget), paris.
- Anklesaria, B. T. (1964), *Vichitakiha i Zatsparam*, Bombay.
- Bartholomae, C. (1961), *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.
- Duchesne-Guillmin, J. (1952), *The Hymns of Zarathustra* (trans. M. Henning), London.
- *Heldenepos in Gorani*, Monografie, signatur: Hs. Or. 9779. Staatsbibliothek zu Berlin.
- Humbach, H./ Ichaporia, P. (1994), *The Heritage of Zarathushtra, a New Translation of His Gatha*, Heildelberg.
- Jamasp-Asana, J. M. (1897-1913), *Pahlavi Texts*, Bombay.
- Justi, F. (1963), *Iranisches Namenbuch*, Hildesheim.
- Kent, R.G. (1953), *Old Persian: Grammar; Texts, Lexicon*, New Haven.
- Lecoq, P. (1997), *Les inscriptions de la Perse achemenide*.
- Mackenzie, D.N. (2005), "Gurāni", *Encyclopaedia Iranica* (ed. E. Yarshater), New York, vol. 12: 401-402.
- ——— (1971), *A Concise Pahlavi Dictionary*, London.
- ——— (1966), *The Dialect of Awroman (Hawrâmân Luhôn)*, Copenhagen.
- Madan, D. M. (1911), *The Complete of The Pahlavi Dinkard*, Bombay.
- Mahmoudveysi, P. & et al. (2012), *The Gorani language of Gawraǰū a village of West Iran*, Wisbaden.
- Mayrhofer, M. (1979), *Iranisches Personennamenbuch, windsor shahnamah*, Wien.

- Minorsky, V. (1943), "The Gūrān", *BSOAS*, 11: 75-103.
- Mokri, M. (1977b), "Le kalām gurani sur le pacte des compagnons fidèles de vérité au sein de la perle perle prémondiale" (کلام بیا وبست), *Journal Asiatique*, CCLXV: 237-271.
- ——— (1956), "Cinquante-deux Versets de Cheikh Amīr en dialect gūrānī", (پنجادودو کلمه شیخ امیر), *Journal Asiatique*: 391-422.
- ——— (1977b), "Le Kalām Gourani sur Le pact des compagnons fidèles de vérité au sein de la perle prémondiale", *Journal Asiatique* (CCLXV): 237-271.
- ——— (1966), *Bižan-u Manīja* (داستان بیژن و منیجه به زبان گورانی), Paris.
- ——— (1974), *Cycle des Fidèles Compagnons a l' époque de Buhlūl, Appendice Dawra-y Buhlūl* (تحمول دانا و یاران حقیقت به انضمام متن گورانی دوره بھلول), Paris.
- ——— (1977a), *La Grande Assemblée des Fidèles de Vérité au Tribunal sur le mont Zagros en Iran (Dawra-y Dīwāna-Gawra)*, (دوره دیوانه گوره یا دیوان عالی), Paris.
- ——— (1968), *Le "Secret indicible" et La "Pierre Noire" en Perse* (راز مگو و (سنگ سیاه در ایران), Paris.
- ——— (1967), *Le Chasseur de Dieu et le mythe du Roi-Aigle* (صیاد الھی و (شاهباز ازلی یا دوره دامیاری), Wiesbaden.
- Nyberg, H. S. (1964-1974), *A Manual of Pahlavi*, Wiesbaden.
- Oberling, P. (1955), "Gurān", *Encyclopaedia Iranica* (ed. E. Yarshater), vol. 12: 400-401.
- Pakzad, F. (2005), *Bundahišn (Zoroastrische Kosmogonie und Kosmologie)*, Tehran.
- Strabo (1961), *Geography of Strabo* (trans. H. L. Jones), London.
- Wolff, F. (1965), *Glossar zu Firdosis Schahname*, Berlin.
- www.maps.google.com

Gâw-dam– From *Gurani* Language to Chinese

Arash Akbari-Mafakher

Center for the Great Islamic Encyclopaedia

Abstract

The *Gurani* language belongs to the group of modern northwestern Iranian languages. This language has been used in post-Islamic Iran as the standard literary language of western Iran and many literary works have remained in this language since the 3rd century AH. This language was being formed in the Achaemenes era and covered a much wider area than today. One of the words in the lexicon of this language is *gâw-dam* گاوڊم/*gâw-dum* گاوڊم (the name of two weapons) which has reached Eastern Iran (*gâw-dam* in *Šāhnāmeḥ*) and China (*jâ-dam* in *Silsilat al-Tawārīx*) in two branches. After describing and introducing the *Gurani* language and literature, and looking at the association of this language with *gâw* and its related myths, this article examines the uses of the word *gâw-dam* گاوڊم and its overlapping words in *Gurani*, Persian, and Chinese languages.

Keywords: *Guran, Gurani, Gâw-dam, Gâw-dum, Jâdam, Gâvsar.*

